

## قصه زندگی آدم‌ها

صفحه‌آدم‌ها جایی برای قصه‌گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه‌هفته‌نامه‌آیینو، قصه‌آدم‌ها را برای شما بگوییم؛ آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برند و می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گریه می‌کنند، می‌خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوند و برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است، به ایمیل [elmirahosseini@gmail.com](mailto:elmirahosseini@gmail.com) پیام دهید و بگویید تا قصه‌او را بنویسیم.

یکشنبه ● ۲۶ اسفند ۱۳۹۷ ● شماره صد و نود و چهار

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹

صفحه‌آدم‌ها جایی برای قصه‌گفتن است. می‌خواهیم در این صفحه‌هفته‌نامه‌آیینو، قصه‌آدم‌ها را برای شما بگوییم؛ آدم‌هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم‌های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می‌شوند، شکست می‌خورند، می‌برند و می‌بازند. آدم‌هایی که مثل ما گریه می‌کنند، می‌خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می‌شوند و برای زندگی می‌جنگند. قصه آدم‌هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می‌شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می‌شناسید که قصه زندگی‌اش شنیدنی است، به ایمیل [elmirahosseini@gmail.com](mailto:elmirahosseini@gmail.com) پیام دهید و بگویید تا قصه‌او را بنویسیم.

# آدم‌ها

روایت‌زندگی

گفت و گو با یک پلیس راهور ناجا در باره روزهایی که همه در تعطیلات به‌سر می‌برند، اما آن‌ها مشغول کارند

# «آهسته برانید» هیچ وقت تکراری نمی‌شود!



● **المیرا حسینی** ●

● **روزنامه‌نگار** ●

پیش از رسیدن عید، بسیاری از مردم، تقویم را بالا و پایین کرده و مسیر سفرشان را انتخاب می‌کنند تا از ایامی که بیشترین تعطیلی را در طول سال دارد، نهایت استفاده را ببرند. اما همه این امکان را ندارند؛ دقیقا در روزهایی که مردم درگیر خرید بلیت، مجه‌ز کردن ماشین شخصی یا رزرو هتل هستند، افرادی در حالت آماده‌باش کامل به‌سر می‌برند و به‌صورت تمام‌وقت مشغول کارند. پلیس‌های راهور نیروی انتظامی در این دسته قرار دارند. علی‌۳۵ساله است و ۱۲، ۱۳سال است که به‌عنوان پلیس راهور انجام وظیفه می‌کند. او در باره اینکه چرا این شغل را انتخاب کرده است، می‌گوید: «از بچگی عاشق این شغل بودم. دوست داشتم به خلق خدا خدمت کنم. امکان این را داشتم که شغل‌های دیگری را انتخاب کنم، چون از طرف خانواده یا کس دیگری، اجباری در این زمینه وجود نداشت و علاقه شخصی‌ام بود. زمانش که رسید، تحقیقاتم را در باره این شغل شروع کردم و آن را از همه جوانب سنجیدم. وقتی تصمیم گرفتم وارد این کار شوم، هم از سختی‌هایش خبر داشتم و هم از مزایایش، بنابراین از سر اجبار یا بیکاری، وارد این شغل نشدم. پلیس شدم، چون عاشق این کار بودم.»

#### ■ شغل‌رمادیون خانواده‌ام هستم

او وقتی هم که به خواستگاری رفته، در همان صحبت‌های اولیه از عشق به کارش گفته و از همان ابتدا سنگ‌هایش را با همسرش واکنده است. برای همین هم هیچ‌وقت از نظر خانوادگی به مشکل نخورده و با وجود اینکه دو فرزند هشت و چهارساله دارد، هیچ شکایتی از سوی خانواده به‌خاطر حضور طولانی‌مدتش در جاده‌ها وجود ندارد. علی می‌گوید: «اگر هم مشکل داشتند، خوشبختانه به من چیزی نگفته‌اند. وقتی به خواستگاری رفتم، همان اول به همسرم گفتم که شغل من، شغل نظامی است و من در درجه اول باید کارم را به‌درستی انجام بدهم. در حال حاضر، هم آرامش من و هم آرامش خانواده‌ام در این است که مردم به‌خیر و خوشی سفر کنند و هیچ حادثه‌ای پیش نیاید. در اصل شغل‌م را مادیون خانواده‌ام هستم که با من همراهی کرده‌اند، چون ما وقت و بی‌وقت، در زمان تعطیلات و بارش برف توی جاده هستیم و خدمت‌رسانی می‌کنیم.»

#### ■ طرح نوروزی: آماده‌باش کامل

او در باره ایامی که از خانه و خانواده‌اش دور مانده است، می‌گوید: «ما طرح‌های تابستانه، زمستانه و نوروزی داریم. به‌علاوه در تمام تعطیلاتی که جاده‌ها ممکن است شلوغ



هر شغلی سختی‌های خودش را دارد اما چون به این کار علاقه دارم و آن را خدمت به خلق خنامی‌دانم، از آن لذت می‌برم./ عکس ترئینی است.

شوند، در حالت آماده‌باش هستیم مثل عید قربان یا عید فطر و... طرح نوروزی از بیستم اسفندماه شروع می‌شود و تا بیستم فروردین ادامه دارد. در این طرح همه پرسنل از نفر اول تا کوچک‌ترین عضو پلیس راهور در حالت آماده‌باش کامل قرار دارند و هیچ کس تعطیل نیست. حتی شیفت‌ها هم از حالت معمول خارج می‌شوند.» در حالت عادی شیفت‌های کاری پلیس‌های راهور هر ۲۴ساعت عوض می‌شود. اما در حالت آماده‌باش تعطیلات نوروزی، وضعیت به‌گونه دیگری است: «در روزهای عادی ۲۴ساعت سر کار و در جاده هستیم و ۲۴ساعت هم در خدمت خانواده. اما در طرح نوروزی اصلا چیزی به‌عنوان مرخصی وجود ندارد. ممکن است یکی، دو روز در آن میان بتوانیم استراحت کنیم، ولی چیز مشخصی به نام شیفت کاری نداریم. مثل ارگان‌ها یا نهادهای دیگر نیستیم که ده، بیست روز عید را به مرخصی برویم. پلیس راه البته همیشه در جاده‌ها و اتوبان‌ها حضور دارد، ولی به علت ترافیک سنگین جاده‌ها و رفت‌وآمد بیشتر در محورها، تمام نیروها به کار گرفته می‌شوند.» او می‌گوید در ایام نوروز، ماموران هیچ‌گونه اغماض و چشم‌پوشی ندارند و با تخلفات برخورد می‌کنند: «برخوردمان

### پیش‌بینی

در حالت عادی شیفت‌های کاری پلیس‌های راهور هر ۲۴ساعت عوض می‌شود. اما در حالت آماده‌باش تعطیلات نوروزی، وضعیت به‌گونه دیگری است. در طرح نوروزی اصلا چیزی به‌عنوان مرخصی وجود ندارد. ممکن است یکی، دو روز در آن میان بتوانیم استراحت کنیم، ولی چیز مشخصی به نام شیفت کاری نداریم. مثل ارگان‌ها یا نهادهای دیگر نیستیم که ده، بیست روز عید را به مرخصی برویم.



## کتی‌نو | ۱۱



پرسشگری در میان هیاهوهای اسفند

### الان مگر

### وقت این حرف‌هاست؟

روزهای دانشجویی به هر دری می‌زدم، بلکه پولی در بیاورم و بخشی از خرجم را از روی دوش خانواده بردارم. از تدریس خصوصی گرفته تا تایپ و پخش تراکت. اما از بین همه این کارهای یکی‌شان بیش از همه در مغزم نقش بسته: پرسشگری! جهاد دانشگاهی با همکاری شهرداری پروژه‌ای را شروع کرده بود و از ساکنان مناطق مختلف تهران درباره چیزهای مختلفی که به شهر و محله مربوط می‌شد، سوالاتی را می‌پرسید. پژوهشگران براساس تراکم جمعیتی یا هر چیز دیگری که من آن موقع ازش سر در نمی‌آوردم و هنوز هم در نمی‌آورم، قسمت خاصی را مشخص می‌کردند و پرسشگران می‌بایست سوالات را از خانه‌هایی که به‌دقت روی نقشه مشخص شده بودند، می‌پرسیدند. هر پرسش‌نامه یک ربعی زمان می‌برد تا پر شود و هرکسی حوصله نمی‌کرد جواب بدهد. در این میان باید پراکندگی سنی و جنسی را هم لحاظ می‌کردیم که کار را چندبرابر دشوار می‌کرد. خوب در خاطر‌م مانده که برای اینکه پول بیشتری جمع کنم، تاکسی را از گزینه‌هایم حذف کرده بودم. هرجا که می‌خواستم بروم، از شب قبلیش روی نقشه مسیر مترو و اتوبوسش را چک می‌کردم. چندتا لقمه در کیفم می‌گذاشتم که لنگ ناهار نمانم و می‌زدم به دل ماجرا.

نزدیک عید بود و هوای اسفند بیشتر به بهار شباهت داشت تا زمستان. محله‌ای که به من افتاده بود، نزدیک فلکه اول صادقیه بود. همین‌طور که دور می‌زدم، صف مردم را می‌دیدم برای یک ساندویچی که انگار خیلی معروف بود و همه خوراکش را هم پشت پیشه، جلو چشم مردم مهیا می‌کرد. چشم ستم روی ساندویچی که به‌وضوح قیمت‌هایش یک سروگردن بالاتر از ساندویچی‌های معمولی بود و لقمه کنتل توی کیفم را چسبیدم. خانه‌به‌خانه پیش می‌رفتم و پرسش‌نامه‌ها را یکی‌یکی پر می‌کردم. هر بار که به خیابان اصلی می‌رسیدم، دلم ضعف می‌رفت برای جماعت خوشحالی که مغازه‌ها را بالا و پایین می‌کردند و هیچ خیالی جز خرید شب عید نداشتند. در خانه‌ها بعضی مشغول خانه‌تکانی بودند و بعضی تازه از خرید برگشته بودند و عده‌ای هم داشتند چمدان می‌بستند برای سفری که چند روز مانده به نوروز شروع می‌شد. یک نفر بیشتر نمانده بود که کارم تمام شود. پاهایم دیگر نای قدم زدن نداشت. زنگ در را که زدم، خیلی سریع خانمی آیفون را برداشت: «بله؟» توضیح دادم که برای چه کاری آمده‌ام و خواهش کردم چند دقیقه‌ای وقتش را در اختیارم بگذارد. زن بی‌حوصله گفت: «خانم من دارم می‌روم خرید. اصلا وقت ندارم. آخر مگر شب عیدی وقت این حرفاست؟» بعد هم گوشی افاف را گذاشت. پشت در بسته وارفتیم.

یک روز مانده به پایان اسفند بود که حقوقم را گرفتم. رفتم فلکه اول صادقیه و از آن ساندویچی معروف، یک ساندویچ پرمایه گرفتم. چندان تعریفی هم نبود. بعد مثل مردم عادی گشت زدم بین لباس‌ها و با دل راحت چرخیدم. توی دلم به خودم گفتم: «الان وقت این حرف‌هاست.»



بسیاری از مواقع عامل تصادف می‌شود، اما مهم‌تر از همه، رعایت‌نکردن قوانین است که حوادث زیادی را رقم می‌زند. همیشه هم گوش‌زد و به مردم گفته می‌شود که حتما به قوانین پایبند باشند و از رفتارهای خطر‌آفرین در رانندگی پرهیز کنند، اما باز هم شاهد حوادث تلخ، چه در شمال و چه در جنوب کشور هستیم. متأسفانه مردم قوانین را رعایت نمی‌کنند. همیشه ناراحت می‌شوم که بی احتیاطی یک راننده و رعایت نکردن قوانین از سوی او، باعث می‌شود باقی افراد حاضر در جاده هم هزینه بدهند و به ناحق کشته یا زخمی و قطع نخاع شوند. مطمئن باشید اگر مردم قوانین را رعایت کنند، هیچ بچه‌ای پدر و مادرش را از دست نمی‌دهد یا هیچ پدر و مادری شاهد مرگ فرزندش در تصادفات نخواهد بود و همه با آرامش خاطر سفر می‌کنند»

#### ■ چرخ زندگی می‌چرخد...

او می‌گوید تمام روزها و ساعت‌هایی که در این پست خدمت کرده است، برایش پر از خاطره‌اند، اما بیشتر خاطره‌های بد. دیدن صحنه گریه کودکانی که بالای سر جسد پدر و مادرش نشسته است یا شیون والدینی که فرزند خود را از دست داده‌اند، برایش بسیار غم‌انگیز است. او می‌گوید: «اوایل کارم بود. سال ۸۴ یا ۸۵ در استان اصفهان خدمت می‌کردم. تصادفی رخ داد که با محل استقرار ما حدود ۲۰۰متر بیشتر فاصله نداشت. سر صحنه تصادف که رسیدم، نوزاد شش‌ماهه‌ای را دیدم که آسیب دیده بود. این بچه جلو چشمانم نفس نفس زو از دست رفت. هنوز آن تصویر بعد از سال‌ها جلو چشمانم است و همیشه ناراحتم می‌کند. برای همین همیشه تاکید می‌کنم راننده‌ها پایبند قوانین باشند و به توصیه‌های پلیس راه گوش بدهند.» علی می‌گوید به جز خاطرات تلخی که گویا بخش جدایی‌ناپذیر این شغل پرفرازونوشیب است، سختی‌چندانی در کارش نمی‌بیند: «هر شغلی سختی‌های خودش را دارد و هیچ کاری بدون زحمت نیست. من هم چون به این کار علاقه دارم و آن را خدمت به خلق خدا می‌دانم، از آن لذت می‌برم.» او معتقد است پلیس‌هایی که در جاده‌ها در سرما و گرما خدمت‌رسانی می‌کنند، در ایام عید هم که آماده باش هستند، مزایا و اضافه‌کاری خاصی دریافت نمی‌کنند و حقوقشان تفاوت محسوسی ندارد، ولی او اراضی است و درباره این مسئله می‌گوید: «نیروی انتظامی و پلیس راهور ناجا سعی می‌کنند با پرداخت پاداش و مسائلی از این دست، به معیشت پرسنل کمک کنند. یک حقوق عادی داریم که کفاف زندگی‌مان را می‌دهد و من هم راضی هستم. تحت‌پوشش بیمه نیروهای مسلح هم هستیم. وضعیت معیشتی‌مان خوب است. به‌طور کلی نیروی انتظامی چند سالی است بیش از گذشته به فکر معیشت پلیس‌هاست و روی رفاه خانواده تمرکز دارد.»

گپی با راننده بازنشسته‌ای که بیشتر عیدها را دور از خانواده سپری کرده است

## شب‌ی که آسمان مثل روز، روشن شد

هیچ قهوه‌خانه‌ای باز نیست که بتوانم چیزی بخورم. گرسنه و تشنه بالاخره خودم را رساندم به یک آبادی. فکر می‌کنم سال ۵۱ یا ۵۲ بود.» می‌گوید در آن سال‌ها خانواده‌اش هم به این وضعیت تلخی داشتند و همکاری می‌کردند. او با حسرت از گذشته یاد می‌کند: «قدیم‌ها همه چیز صفای دیگری داشت. با هم کنار می‌آمدیم. الان دیگر رانندگی بیابان اعصاب‌خردکن است. این ماشین‌های جدید در جاده با سرعت ۱۵۰کیلومتر از کنارت رد می‌شوند و جاده‌ها شلوغ‌اند.»

در روزهایی که در جبهه خدمت می‌کرده است هم پیش آمده عید را دور از خانه و خانواده سپری کند: «کار ما تعطیلی نداشت، چون جبهه تعطیلات بر نمی‌داشت. اصلا هم ناراحت نبودم از این وضعیت. وظیفه‌ام بود و باید به مملکتم خدمت می‌کردم. اگر من خدمت نمی‌کردم، چه کسی می‌خواست این کار را انجام دهد؟ شده بود که حتی سال تحویل را هم جبهه باشم. یادم هست رادیو را روشن کرده و قرار گذاشته بودند به‌محض اینکه رادیو اعلام کرد سال تحویل شده، هرکسی با هر اسلحه‌ای که داشت، رو به آسمان شلیک کند. شب هم بود.

و هم جبهه می‌رفتم. دو، سه ماه جبهه می‌ماندم و نفرات را بین خط و اندیم‌مشک و دزفول جابه‌جا می‌کردم. آن‌ها را که می‌خواستند بروند مرخصی، می‌بردم دزفول و اندیمشک و تازه نفس‌ها را از این شهرها به خط می‌آوردم.» در سال‌هایی که رانندگی شغل اصلی او بوده است، بارها پیش آمده که نتواند لحظه تحویل سال و ایام عید را در کنار خانواده‌اش سپری کند. آقامرتضی درباره آن روزها می‌گوید: «هر کاری هزینه خودش را دارد. قدیم‌ها که جاده‌ها مثل الان نبودند. بهار و تابستانش خوب بود و پاییز و زمستانش گرفتاری داشت. حتی یادم است در سال‌های قبل از انقلاب در تنگه ملاوی لرستان گیر افتادم. آب رودخانه زیاد شده بود و جاده را هم گرفته بود. هلیکوپتر می‌آمد و برای مردم نان و خرما پایین می‌انداخت. آن‌قدرها هم ماشین در جاده نبود. جاده‌ها باریک بودند و شاید هر دوساعت یک‌بار می‌دیدي، ماشینی از کنارت رد می‌شود. حتی پیش آمده بود که عید هم در جاده مانده باشم. یادم است تریلی نفت کش داشتم. رفته بودم یزد که بارم را خالی کنم. ولی جا نداشت، ماندم تا خود شب عید. راه که افتادم تا برگردم شیراز، دیدم